

Talking To My Daughter About The

ECONOMY

How Capitalism Works and How It Fails



فصل اول: چرا انقدر نابرابری وجود دارد؟

همه نوزادان در بدو تولد برهنه به دنیا می‌آیند، اما خیلی زود، برخی از آنها لباس‌های گران قیمت بهترین برندها را می‌پوشند و خیلی‌ها هم لباس‌های معمولی و کهنه می‌پوشند. وقتی کمی بزرگتر می‌شوند، آنهایی که بهترین لباس‌ها را داشتند، از اینکه کسی برایشان لباس هدیه بیاورد ناراحت می‌شوند، چون هدایای دیگری مانند جدیدترین آیفون را ترجیح می‌دهند. از آن طرف برخی دیگر رویای روزی را می‌بینند که بتوانند با کفش سالم به مدرسه بروند.

این همان نابرابری است که جهان ما را تعریف می‌کند. به نظرم از کودکی متوجه این مسئله شده بودی، اگر چه که زندگی روزمره تو به این شکل نبود، چون راستش را بخواهی، مدرسه‌ای که ما تو را به آن جا فرستادیم، جای بچه‌هایی نبود که محکوم به زندگی در فقر و خشونت باشند. آنطور که اکثریت کودکان جهان زندگی می‌کنند. اخیراً از من پرسیدی: «پدر، چرا این همه نابرابری؟ چرا انسانیت اینقدر احمقانه است؟» پاسخ من تو را و حتی خودم را راضی نکرد. پس لطفاً اجازه بده این بار با طرح یک سوال کمی متفاوت، دوباره توضیح دهم.

چرا بومیان استرالیا به انگلستان حمله نکردند؟

کسی مثل تو که در سیدنی بزرگ شده و زندگی می‌کند می‌بیند که معلمانش ساعت‌های زیادی را صرف این می‌کنند تا بچه‌ها را از بی‌عدالتی‌های وحشتناکی که استرالیان «سفیدپوست» بر بومیان این کشور روا می‌دارند، آگاه سازند. معلمان تو درس‌ها و ساعات زیادی را صرف توضیح فرهنگ پرزرق و برق بومیان می‌کنند که استعمارگران سفیدپوست اروپایی طی دو قرن آن را زیر پا گذاشتند. و از شرایط فقر تکان‌دهنده‌ای می‌گویند که بومیان همچنان در نتیجه آن دو قرن خشونت و تحقیر در آن به سر می‌برند. اما آیا تا به حال فکر کرده‌ای که چرا این بریتانیایی‌ها بودند که به استرالیا حمله کردند و سرزمین بومیان را تصرف کردند و تقریباً در این فرآیند آنها را از بین بردند و نه برعکس؟ چرا جنگجویان بومی در دوور پیاده نشدند و به سرعت به سمت لندن پیشروی نکردند و هر انگلیسی را که جرأت مقاومت داشت از جمله ملکه را به قتل رساندند؟ شرط می‌بندم هیچ یک از معلمان مدرسه تو جرات طرح این سوال را نداشته است.

اما این یک پرسش مهم است و اگر با دقت به آن پاسخ ندهیم، ممکن است بدون فکر بپذیریم که یا اروپایی‌ها در نهایت باهوش‌تر و قدرتمندتر بودند، البته که مطمئناً نظر استعمارگران در آن زمان همین بوده است، یا اینکه استرالیایی‌های بومی آدمهای بهتری بودند. و به همین دلیل خودشان بعداً تبدیل به استعمارگران بی رحم نشدند. حتی اگر درست باشد، استدلال دوم تقریباً در همان مورد اول خلاصه می‌شود: می‌گویند بین سفیدپوستان اروپایی و استرالیایی‌های بومی تفاوت ذاتی وجود دارد، بدون اینکه توضیحی درباره چگونگی و چرایی آن داده شود، و در واقع هیچ چیز نمی‌تواند به این خوبی جنایاتی که در این کشور در حق بومیان روا داشته شده را مشروعیت ببخشد.

نباید اجازه داد این استدلال‌ها به وجود بیاید، نباید اجازه دهی تورا را وسوسه کنند که بپذیری قربانیان در تاریخ لیاقتشان همان بوده، زیرا به اندازه کافی باهوش نبودند. بنابراین، سؤال اصلی «چرا این همه نابرابری بین مردم وجود دارد؟» به شکل دیگری درمی‌آید: «آیا این مشخص نیست که برخی از گروه‌های مردم باهوش‌تر و در نتیجه توانمندتر از دیگران هستند؟» اگر اینطور نیست؟ در این صورت، چرا هرگز در خیابان‌های سیدنی، فقری که در سفر خود به تایلند با آن مواجه شدی، را نمی‌بینی؟

بازار یک چیز است، اقتصاد چیز دیگری

وقتی در حباب شکوفایی غرب بزرگ شوی، بیشتر بزرگترها به تو می‌گویند که کشورهای فقیر به این دلیل فقیر هستند که «اقتصاد» آنها ضعیف است؛ بماند که معنای این حرف چیست. آنها همچنین به تو می‌گویند که افراد فقیر در جامعه هم به این دلیل که چیز خوبی برای فروش ندارند فقیر هستند. منظورشان این است که آنها چیزی برای ارائه به «بازار» ندارند. به همین دلیل است که تصمیم گرفتم در مورد چیزی به نام اقتصاد با تو صحبت کنم: در دنیای تو و من، هر بحثی در مورد اینکه چرا برخی از مردم فقیر و برخی دیگر ثروتمند هستند، یا حتی پرسیدن این سوال که چرا بشریت در حال نابودی سیاره زمین است، حول اقتصاد می‌چرخد. و اقتصاد به چیزی ربط دارد که به بازار معروف است. اگر می‌خواهی سهمی در آینده انسان داشته باشی، نمی‌توانی وقتی کلماتی مانند «اقتصاد» یا «بازار» گفته می‌شود خودت را به آن راه بزنی.

بنابراین، اجازه بده با یک اشتباه رایج که بسیاری مرتکب می شوند شروع کنم: خیلی ها فکر می کنند که بازار و اقتصاد یک چیز هستند. در صورتیکه این گونه نیست. بازارها دقیقاً چه هستند؟ بازارها محل مبادله هستند. در سوپرمارکت ما در ازای پرداخت پول، سبد خرید خود را با چیزهایی پر می کنیم، که فروشنده یا صاحب سوپرمارکت بعداً با پولی که ما پرداختیم چیزهای دیگری که می خواهد را می خرد. قبل از اختراع پول، مبادلات مستقیم بود: یک موز مستقیماً با یک سیب یا شاید دو سیب مبادله می شد. امروزه، با وجود اینترنت پر سرعت، حتی لازم نیست بازار یک مکان فیزیکی باشد، مانند زمانی که از من می خواهی برنامه ای را از iTunes یا چیزی از آمازون برایت بخرم.

خب ما از زمانی که در میان درختان زندگی می کردیم، قبل از اینکه توانایی کشاورزی را کسب کنیم، بازارهایی داشتیم. اولین باری که یکی از اجداد ما پیشنهاد داد یک موز را با میوه دیگری مبادله کند، بازار مبادله ای به نوعی به وجود آمد. اما این یک اقتصاد واقعی نبود. برای به وجود آمدن یک اقتصاد، چیز دیگری لازم بود: ظرفیتی فراتر از جمع آوری موز از درختان یا شکار حیوانات، مثلاً بالا بردن ظرفیت تولید غذا یا ابزارهایی که بدون نیروی انسانی کار می کردند.

دو جهش بزرگ: گفتار و مازاد

حدود هشتاد و دو هزار سال پیش انسان ها اولین حرکت بزرگ را انجام دادند: با استفاده از تارهای صوتی خود توانستیم صحبت کنیم. هفتاد هزار سال بعد (یعنی دوازده هزار سال پیش) ما حرکت بزرگ دوم را انجام دادیم: موفق به کشاورزی شدیم. توانایی ما در صحبت کردن و تولید غذا، به جای فریاد زدن و مصرف چیزی که محیط به طور طبیعی فراهم می کرد، باعث ایجاد چیزی شد که ما اکنون اقتصاد می نامیم.

امروز، دوازده هزار سال از زمانیکه بشریت کشاورزی را «اختراع» کرد، گذشته است. ما واقعا باید آن لحظه را تاریخی بدانیم. برای اولین بار انسان ها توانستند به چیزی جز چیزهای موجود در طبیعت تکیه کنند. آنها با تلاش فراوان یاد گرفتند که از طریق کشاورزی از دل طبیعت چیزهایی را تولید کنند که نیازشان را رفع کند. اما آیا این لحظه همراه با شادی و سرور بود؟

اصلاً! تنها دلیلی که انسان ها کشاورزی را یاد گرفتند این بود که گرسنگی خسته شان کرده بود. هنگامی که تعداد انسان ها روز به روز بیشتر شد، به طوری که دیگر شکار حیوانات و میوه درختان کافی نبود، به دلیل نیاز شدید مجبور به اتخاذ روش هایی برای کشاورزی شدند.

مانند همه انقلاب های فناوری، این انقلابی نبود که بشریت آگاهانه تصمیم به شروع آن بگیرد. هر جایی که انسان می توانست از کشاورزی صرف نظر کند، چنین می کرد. مانند استرالیا که طبیعت غذای کافی را در اختیار می گذاشت. کشاورزی در جایی شکل گرفت که اگر نمی شد، انسان ها از بین می رفتند. به تدریج، از طریق آزمایش و مشاهده، فناوری هایی که به ما امکان دادند تا به شکل موثرتری کشاورزی کنیم، تکامل یافتند. اما در این فرآیند، همانطور که ما وسایل کشت غذا را توسعه دادیم، جامعه بشری نیز به شدت تغییر کرد. برای اولین بار محصولات کشاورزی عنصر اساسی یک اقتصاد واقعی را ایجاد کردند: مازاد.

مازاد چیست؟ در ابتدا، مازاد صرفاً به معنای هر محصولی از زمین بود که بعد از اینکه خودمان از آن تغذیه کردیم و بذرهایش را برای کشت مجدد استفاده کردیم، باقی می ماند. به عبارت دیگر مازاد، مقداری اضافی است که امکان ذخیره کردن و استفاده در آینده را فراهم می کند - برای مثال، گندم ذخیره شده برای یک "روز بارانی" (اگر محصول در حال کشت در اثر تگرگ از بین برود) یا گندم ذخیره شده به عنوان بذر اضافی که برای کاشت و افزایش تولید در سال های آینده استفاده خواهد شد. در اینجا باید به دو نکته توجه کنی. اولاً، شکار، ماهیگیری و برداشت میوه ها و سبزیجاتی که در طبیعت بود، هرگز نمی توانست باعث به وجود آمدن مازاد شود، حتی اگر شکارچیان و ماهیگیران پرکار می بودند. برخلاف غلات مثل ذرت، برنج و جو که می توان آن ها را به خوبی نگهداری کرد؛ ماهی، خرگوش و موز به سرعت پوسیده یا فاسد می شوند. دوماً، مازاد محصولات کشاورزی، شگفتی هایی را به دنیا اضافه کرد که جامعه بشری را برای همیشه تغییر داد، چیزهایی مثل: نوشتن، بدهی، پول، دولت ها، بوروکراسی، ارتش، مذهب، فنآوری و حتی اولین شکل از جنگ بیوشیمیایی. بگذار اینها را یکی یکی بررسی کنیم.

مورد اول: نوشتن. باستان شناسان می گویند که اولین شکل نوشتار در بین النهرین پدیدار شد، جایی که اکنون عراق و سوریه در آن قرار دارند. اما چه چیزی را می خواستند مکتوب نگه دارند؟

مقدار غله ای که هر کشاورز در انبار غله مشترک به امانت گذاشته بود. این منطقی بود: خیلی سخت بود اگر می خواستند برای هر کشاورز انبار غلات بسازند، قطعاً انبار غلات مشترکی که توسط نگهبان کنترل می شد و هر کشاورز می توانست از آن استفاده کند، راحت تر و منطقی تر بود. اما چنین سیستمی مستلزم وجود نوعی رسید بود، مثلاً اینکه آقای نابوک صد کیسه غلات را به انبار سپرده بود. در واقع، نوشتن اختراع شد تا بتوان این سوابق حسابداری را ثبت کرد؛ به طوری که هر فردی بتواند ثابت کند که چه مقداری را در انبار مشترک ذخیره کرده است. پس این تصادفی نیست که در جوامعی که نیازی به توسعه کشاورزی وجود نداشت؛ یعنی در مکان هایی که هرگز کمبود حیوانات وحشی، دانه های روغنی و انواع توت ها احساس نمی شد، مانند جوامع بومی استرالیا و جوامع بومی در آمریکای جنوبی، این جوامع به موسیقی و نقاشی بسنده کردند و هرگز نوشتن را اختراع نکردند.

بدهی، پول و دولت

بررسی سوابق حسابداری در مورد اینکه بینند چه مقدار گندم متعلق به دوست ما آقای نابوک است، همان آغاز بدهی و پول بود. بر اساس یافته های باستان شناسی، می دانیم که دستمزد بسیاری از کارگران طبق اعداد حکاکی شده روی پوسته هایی محاسبه می شد، که نشان دهنده وزن غلاتی بود که کارگران از حاکمان به خاطر کارشان در مزارع از آنها طلب داشتند. از آنجایی که مقدار غلاتی که در این پوسته ها به آنها اشاره شده بود هنوز برداشت نشده بودند، این پوسته ها نوعی بدهی حاکمان به کارگران نیز به حساب می آمد. در همان زمان، پوسته ها نوعی پول رایج هم بودند، زیرا کارگران می توانستند آنها را با محصولات تولید شده توسط دیگران، مبادله کنند. اما جالب ترین کشف مربوط به پیدایش پول فلزی بود. اکثر مردم معتقدند که این نوع پول برای استفاده در داد و ستدها اختراع شد، اما اینطور نبود. در بین النهرین پول فلزی به طور فیزیکی وجود نداشت و به شکل حساب های نوشته شده برای بیان میزان طلب کارگران مزرعه استفاده می شد. برای مثال، گزارش حسابداری می نویسد: «آقای نابوک غلاتی به ارزش سه سکه فلزی طلب دارد»، حتی اگر آن سکه های فلزی هنوز ضرب نشده بودند و حتی ممکن بود برای سال های بسیار زیادی نیز ضرب نشوند.

به یک معنا، این شکل از پول که برای تسهیل مبادلات واقعی استفاده می‌شد، یک پول مجازی بود. بنابراین، وقتی برخی به تو می‌گویند که اقتصاد امروز با اقتصاد گذشته بسیار متفاوت است و به پرداخت‌های مجازی که توسط فناوری‌های دیجیتال امکان پذیر شده است، اشاره می‌کنند، به آنها بگو که این چیز جدیدی نیست. پول مجازی از زمانی که اقتصاد اختراع شد، پس از انقلاب کشاورزی دوازده هزار سال پیش و ایجاد اولین مازاد، وجود داشته است.

در واقع، حتی زمانی که پول فلزی ساخته می‌شد، اغلب بیش از اندازه سنگین بود که دست به دست شود. بنابراین، ارزش غله‌ای که آقای نابوک طلب داشت، به صورت سهمی از یک قطعه بزرگ آهن بیان می‌شد. در هر صورت، آقای نابوک هرگز با پول فلزی در جیب خود به این طرف و آن طرف نمی‌رفت؛ تنها چیزی که با خود حمل می‌کرد، یک رسید بود که اغلب به شکل پوسته‌ای بود که روی آن نوشته‌هایی از جمله میزان غلات و سهمی از یک قطعه بزرگ و غیر قابل حمل آهن را نشان می‌داد.

در حال حاضر چیزی که در مورد پول مجازی و این رسیدها وجود دارد این است که برای عملی شدن نیاز به مقدار زیادی... ایمان دارند. آقای نابوک باید باور داشته باشد، او باید به نگهبانان انبار غله بابت پس دادن گندمی که به آن‌ها داده است تا از آن نگهداری کنند، ایمان داشته باشد. و دیگران نیز قبل از پذیرفتن پوسته‌های آقای نابوک در ازای روغن یا نمک یا چوب به منظور کمک به او در ساختن کلبه، باید همان باور را داشته باشند. این همان کلمه "credit" یا اعتبار است: که از کلمه لاتین credere گرفته شده است که به معنای "باور داشتن" است.

برای اینکه چنین ایمانی پذیرفته شود و مردم به پوسته‌ها (یعنی پول رایج) بهادهند، باید مطمئن شوند که این فرآیند توسط شخص یا چیزی بسیار قدرتمند تضمین شده است. ممکن است کسی باشد که از جانب خدا فرستاده شده، یا پادشاهی توانا و قدرتمند از خونی سلطنتی یا چیزی شبیه به یک دولت: مقامی که می‌توان به آن اعتماد کرد که در آینده قدرت آن را دارد تا سهم مازاد غله آقای نابوک را پس بدهد، حتی اگر شخص حاکم بمیرد.

ادامه دارد...